

دکتر محمدباقر محسنی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی

### شرح سخن بیشتر است از سخن

#### چکیده :

واژه پرکاربرد سخن، از الفاظ کلیدی اکثر متون نظم و نثر ادبیات فارسی است، هر چند که چندان به چشم نمی‌آید. همه سخنوران ادب فارسی به طریقی با این کلمه نرد عشق باخته‌اند و درباره آن مثل‌ها و ضرب‌المثل‌ها پرداخته‌اند، گاهی برای ادای آن شرایطی نقل کرده‌اند. و زمانی آدابی برای سخنوری طراحی نموده‌اند که در این مقاله ارزش سخن و معانی گوناگون آن و ضرب‌المثل‌ها و ترکیباتی را که با این کلمه و مشتقات آن ساخته‌اند بررسی کرده‌ایم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

#### کلید واژه‌ها :

- (۱) ارزش سخن (۲) معانی سخن (۳) ستایش سخن
- (۴) ضرب‌المثل‌های سخن (۵) آداب سخن گفتن
- (۶) ترکیبات اضافی و وصفی سخن.

## مقدمه :

سخن ماند از عاقلان یادگار      ز سعدی همین یک سخن یاددار

(بوستان ۱۳۶۵: ب ۲۰۶۹)

یکی از الفاظ کلیدی و پرکاربرد متون نظم و نثر پارسی واژه سخن و ترکیبات و مشتقات حاصل از آن است، کمتر سخنوری را می توان در عرصه های پهناور ملک ادب پیدا کرد که در لابه لای سروده ها و نوشته هایش با واژه سخن نرد عشق نباخته و در پیرامون ویژگی ها و آداب و شرایط آن داد سخن نداده باشد.

اکثر بزرگان ادب فارسی به طریقی کلام خود را با زیور سخن آراسته اند و از رمز و راز آن با خوانندگان و شنوندگان خویش سخن گفته اند، گاهی در آداب سخنوری سخن فرسایی کرده اند:

سخن را سر است ای خردمند و بن      میاور سخن در میان سخن  
خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش      نگوید سخن، تا نبیند خموش

(گلستان ۱۳۶۵: ص ۴۸۹)

گاهی برای اظهار سخن شرایطی نقل نموده اند :

سخن کان، از سر اندیشه ناید      نوشتن را و گفتن را نشاید  
سخن را سهل باشد نظم دادن      بیاید لیک بر نظم ایستادن  
سخن بسیار دانی اندکی کن      یکی را صد مکن صد را یکی کن  
سخن کم گوی تا در کار گیرند      که در بسیار بد بسیار گیرند

(خسرو و شیرین ۱۳۶۳: ص ۳۰)

زمانی بدترین نوع سخن و نیکوترین قسم آن را بیان داشته‌اند:

سخن بهتر از گوهر آبدار چو بر جایگه بر، برندش به کار

(شاهنامه ۱۳۶۳ ج ۲ ص ۴۷)

سخن کز دهان ناهمایون جهد چو ماریست کز خانه بیرون جهد

(دیوان ابوشکور: ص ۱۵۰)

و در زمانی دیگر، با تأسی از کلام چهارده معصوم (ع) نرم‌ترین نوع آن را سفارش نموده‌اند و کلام گهربار مولی علی (ع) را سر لوحه‌ی پیام‌های خود قرار داده‌اند که می‌فرماید:

عَوْدَ لِسَانِكَ لِيْنَ الْكَلَامِ : ( زبان خودت را به گفتار نرم و ملایم عادت بده )

(فهرست غررالحکم: ص ۳۳۴)

سخن نرم و لطیف و تازه می‌گوی نه بیرون از حد و اندازه می‌گوی

(دیوان عطار: ص ۲۰۷)

درشتی ز کس نشنود نرم‌گوی سخن تاتوانی به آزر می‌گوی

تو با دیو مردم خرد پیشه کن به نرمی و آهستگی ران سخن

(شاهنامه ۱۳۶۳ ج ۴ ص ۲۷۶)

بدین ترتیب واژه سخن یکی از پرکاربردترین سوزده‌های متون ادب فارسی گردید، و در قالب ضرب‌المثل‌ها و ترکیب‌های اضافی، ترکیب‌های وصفی، و ترکیب‌های اضافی و وصفی مقلوب زینت بخش سخن سخنوران به شمار آمد، در این مقاله بر آن شده ایم تا کاربردهای مختلف سخن را در گونه‌های مختلف و متفاوت آن بشواهد مثالی متعددی نشان بدهیم و در این راستا برای روشن شدن هر چه

بیشتر مطلب مقاله رادر تقسیم بندی های زیر عنوان خواهیم کرد، باشد که مورد توجه و استفاده دوستداران ادب قرار بگیرد:

۱- سخن در معانی مختلف ۲- ستایش سخن ۳- ضرب المثل هایی

درباره سخن ۴- آداب سخن گفتن ۵- ترکیبات اضافی سخن ۶- ترکیبات وصفی سخن ۷- صفات مرکب و ترکیبات وصفی مقلوب .

### الف : سخن در معانی مختلف

لغت نامه ها و کتاب های مرجع، برای واژه سخن معانی گوناگونی ذکر کرده اند که به نظر حقیر معانی فرهنگ ناظم الاطباء از بقیه کامل تر آمد ، و ما بر اساس معانی فرهنگ مذکور شواهد مثالی ذکر خواهیم کرد .

در این فرهنگ معانی زیر برای واژه سخن نوشته شده است :

کلام ، قول ، گفت و حرف، گفتار، تقریر، بیان، گفتگو، کلمه، لفظ، نطق، صحبت

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱- سخن در معنی کلام و قول و گفتار :

قالَ عَلِيٌّ (ع) : شَرَّ الْقَوْلِ مَا نَقَضَ بَعْضُهُ بَعْضًا . (غررالحکم: ص ۴۴۴)

بدترین نوع سخن آن است که قسمتی از آن قسمت دیگر را نقض کند. در بسیاری از سروده ها و نوشته های ادبیات فارسی، واژه سخن به تاسی از کلام گهربار حضرت علی (ع) در معنی و مفهوم «کلام و قول و گفتار» به کار رفته است ، از جمله:

که من شهر علمم علیم در است درست این سخن گفت پیغمبر است

(شاهنامه ۱۳۶۳: ج ۱ ص ۱۰۷)

چونکه نسخه‌سخت‌سخت سرسری هست بر گوهریان گوهری

(مخزن‌الاسرار ۱۳۶۳: ص ۴۰)

که از زشت کردار زیبا سخن نخست آنچه گویی به مردم، بکن

(بوستان ۱۳۶۵: ب ۳۰۴۸)

دیگر پرسیدی: که من معنی این سخن «که روح آدمی در این عالم غریب است و شوق وی به عالم علویست» چیست؟ که این سخن فلاسفه و نصاری است.

(مکاتیب فارسی غزالی: ص ۸۷)

## ۲- سخن در معنی گفتگو:

قالَ النَّبِيُّ (ص): نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمَرْنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.

حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند: ما گروه انبیاء دستور داریم که با مردم به اندازه عقل و فهم آنان گفتگو کنیم.

(همان: ص ۸۲)

معنی این حدیث نه آن است که با ایشان سخن گویند به خلاف راستی، لیکن معنی آنست که با ایشان سخن گویند بدانچه فهم آن توانند کرد و طاقت فهم آن داشته باشند.

(همان: ص ۱۶۰)

## ۳- سخن در معنی کلام و حرف زدن:

سخن تا توانی به آرم گوی درشتی مکن در سخن، نرم گوی

(شاهنامه ۱۳۶۳: ج ۵، ص ۱۷)

سخن نرم و لطیف و تازه می‌گویی نه بیرون از حد و اندازه می‌گویی

(دیوان عطار: ص ۲۵۸)

امتناع سخن گفتنم به علت آن اختیار آمد که غالب اوقات در سخن نیک و

بد اتفاق افتد (گلستان ۱۳۶۵: ص ۱۰۷)

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

(گلستان ۱۳۶۵: ۱۷۹)

دل با شادی به سیم کی گردد جفت

با سیم بران سخن ز زر باید گفت

(دیوان حمیدی شیرازی: ۱۱۴)

سی سال است که سخن با خدای تعالی می گویم و خلق پندارند که با

ایشان می گویم. (تمهیدات عین القضاة: ۶۵)

۴- سخن در معنی مطلب و موضوع:

قاضی را از این سخن شگفت آمد. (تاریخ بیهقی: ج ۲، ص ۲۹)

چو آگاه شد زان سخن شهریار همی داشت آن کار دشوار، خوار

(شاهنامه ۱۳۶۳: ج ۱ ص ۳۰۷)

نه هر سخن که برآید بگوید اهل شناخت

به سر شاه سر خویش نشاید باخت

(گلستان ۱۳۶۵: ۱۷۹)

آنجا که سخن خیزد از چند وجه و چون

دانای سخن پیشه بخندد ز اقوالش

(دیوان ناصر خسرو: ص ۱۵۱)

## ۵- سخن در معنی فریب :

چو من از تو سخن خوردم عجب نیست

نخست آدم سخن خورده است از ابلیس

(سندباد نامه : ص ۲۰۷)

## ۶- سخن در معنی شرح ماجرا و قصه :

استاد دکتر اسماعیل حاکمی در قطعه‌ای به نام «دزد همراه و همسفران تنها» بعد از شرح داستان می‌نویسد:

شخصی چو شنید این سخن گفت:

از این سخنان دگر چه سود است؟

اسلام و جهان کفسر، امروز

مانند همین قضیه بوده است

(اسماعیل حاکمی)

ب: ستایش سخن:

قال علی (ع): تَكَلَّمُوا تُعَرَّفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ

(نهج البلاغه: کلمه ۳۹۲)

سخن بگویند تا شناخته شوید چه، آدمی زیر پوشش زبانش پنهان است .

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

( گلستان ۱۷۹:۱۳۶۵ )

سخن رمز تعالی و تکامل بشری است ، سخن از عوامل نشر علم و فرهنگ

است ، سخن رابط بین انسان‌ها و حافظ زندگی اجتماعی آنان است.

خداوند ، انسان را با قدرت تکلم آفریده است و لوازم سخن گفتن را در ساختمان وجودی وی به بهترین شیوه به کار برده است ، سخن اسباب جدایی افراد را در هم می شکند و انسان ها را با هم پیوندی ناگسستنی می دهد ، انسان به وسیله ی سخن آرزوها و خواسته های خود را بیان می کند و نیازهای درونی خویش را به یکدیگر بازگو می کند و نقش انسانی خود را ایفا می نماید .

هر کدام از بزرگان سخن فارسی آنگاه که سر سخن را از سخن باز کرده اند ضمن بیان آداب و شرایط آن با بیانی مخصوص به خود، آن را تعریف نموده اند که ذکر نمونه هایی از آن خالی از لطف نیست .

فردوسی بزرگ ، سخن را بهتر از گوهر آبدار می داند، لیکن به شرطی که در جای خودش به کار برده شود :

سخن بهتر از گوهر آبدار چو بر جایگه بر، برنش به کار

(شاهنامه ۱۳۶۳: ج ۲ ص ۲۲۲)

اسدی طوسی سخن را جاویدان و فرزند جان می داند :

ز بهتر سخن نیست پاینده تر وزو خوشتر و دل فزاینده تر

سخن همچو جان ، زان نگردد کهن که فرزند جان است شیرین سخن

(دیوان اسدی طوسی: ۱۱۵)

نجم الدین رازی سخن را مرغی می داند که درجان آشیان ساخته است و از

درخت دل به سوی زبان جاری می شود:

مرغی است سخن که آشیان ساخت زجان

او را همه، در باغ خرد سیافت توان



## در باغ خرد درخت دل جوید از آن

کاید زدرخت دل سوی شاخ زبان

(رساله الطیور: ص ۱۰۷)

نظامی گنجوی زیباترین تعبیرها و گویاترین تعریف‌ها را درباره سخن دارد و شاید در میان سراینندگان شعر فارسی هیچ کس به اندازه این داستان پرداز توانای گنجه نتوانسته است واژه سخن را زیر ذره بین کنجکاوی قرارداد و از بررسی های همه جانبه ی این لغت سربلند بیرون آید، تاجایی که تنها در مخزن الاسرار دو بند طولانی در فضیلت سخن گفتن و برتری سخن منظوم بر سخن مشور می سراید و تا شاهد واژه سخن را نچشد رهایش نمی سازد.

به نظر این سخن پرداز توانای گنجه، بدون وجود سخن خبری از عالم هستی نبود، و در زبان عشق سخن جان ما انسان هاست و اول اندیشه و پسین شمار به حساب می آید:

بی سخن آوازه عالم نبود این همه گفتند سخن کم نبود

در لغت عشق سخن جان ماست ماسخیم این طلل ایوان ماست

نیست در این بیشه نو خیز تر موی شکافی ز سخن تیز تر

(مخزن الاسرار: ۱۳۶۳: ۷۸)

نظامی معتقد است: تاجوران، سخن را تاجور میخوانند و هر چند که سخن چهره ی زیبای خود را در برابر مشتی خیال پرست نشان نمی دهد، ولی من نظامی کشته و مرده ی سخن هستم.

اول اندیشه پسین شمار این سخنست این سخن اینجا بدار

وان دگران آن دگرش خوانده‌اند	تاجوران تاجورش خوانده‌اند
پیش پرستنده مثنی خیال	گرچه سخن خود ننماید جمال
مردۀ اویم و بسو زنده‌ایم	ما که نظر بر سخن افکنده‌ایم

(مخزن الاسرار ۱۳۶۳: ۷۹)

به نظر این داستان پرداز بی‌نظیر، اگر سخن رشته جان را نمی‌تافت و اگر روح با سخن نمی‌آمیخت هرگز کسی گفتار دیگران را درک نمی‌کرد، و می‌افزاید: معدن طلا زر خود و سخن ما را به صراف سخن نشان داد و پرسید که کدام یک از این دو با ارزش‌تر است، صراف جواب داد: سخن، سخن:

گر نه سخن رشته جان تافتی	جان سر این رشته کجا یافتی
ملک طبیعت به سخن خورده‌اند	مهر شریعت به سخن کرده‌اند
کان، سخن ما و زر خویش داشت	هر دو به صراف عرض پیش داشت
از سخن ترازه و زر کهن	گفت: چه به؟ گفت سخن به، سخن
پیک سخن ره به سر خویش برد	کس نبرد آن چه سخن پیش برد
سیم سخن زن که درم خاک اوست	زرچه سگست آهوی فتراک اوست
صدر نشین‌تر ز سخن نیست کس	دولت این ملک سخن راست بس
هر چه نه دل، بی‌خبرست از سخن	شرح سخن بیشتر است از سخن
تا سخنست از سخن آوازه باد	نام نظامی به سخن زنده باد

(مخزن الاسرار ۱۳۶۳: ۸۰)

خاقانی سخن را یدک کش قلم و انگشتان خود می‌داند:

خرد خریطه‌کش خاطر و بنان من است سخن جنیبه بر خامه و بنان من است

(دیوان خاقانی: ۷۵)

وحشی بافقی نیز، سخن را جلا دهنده آینه روح و کلید فتوحات غیبی می‌داند و آن را گنجینه‌ای می‌داند که دل انسان گنجور اوست، و می‌افزاید: سخن مهر تأیید منشور قدم و معلم لوح و قلم است:

سخن صیقلگر مرآت روح است سخن مفتاح ابواب فتوح است

سخن گنج است و دل گنجور این گنج وزو میزان عقل و جان گهر سنج

سخن خورده است آب زندگانی نمرده است و نمیرد جاودانی

سخن طغراست منشور قدم را معلم شد سخن لوح و قلم را

(دیوان وحشی: ۵۰۷)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

استاد شهریار، سخن را هدایتگر گمراهان و حمایت‌گر دل افتادگان می‌داند و می‌گوید: سخن ارزشمند، خفتگان را به هوش می‌آورد و تن مردگان را به جوش، چراکه سخن تازیانه تنبیه است و بلا تشبیه چون ذوالفقار مولاعلی (ع) می‌ماند. به نظر او سخن ماورای مقیاسات و درس و مشق اخلاقی و نوای دلنشین نوید است:

سخن ، گمراهان هدایت کن وز دل افتادگان حمایت کن

سخن ، خفتگان بهوش آور به تن مرده خون به جوش آور

سخن ، مشت‌ها گرانت‌تر کن مو بر اندام مرد نشتر کن

سخن ، تازیانه	تنبیه	ذوالفقار علی(ع) بلا تشبیه
سخن ، برق دیدگان افروز		برق غیرت فروز و خرمن سوز
سخن ، مقبض کن عضلات		نه عروض مفاعلن فعلات
سخن ، ماورای مقیاسات		جام لبریز ذوق و احساسات
سخن درس و مشق اخلاقی		وهو مرأتٌ وجهه الباقی
سخن دلنشین نوای نوید		آسمانی ترانهٔ جساوید
سخن همچویخت حسن جوان		سخنی همچو درس عشق روان

(دیوان شهریار: ج ۱ ص ۴۶۶)

مرحوم مولوی عبدالحق ، پدر زبان اردو، در مقدمه‌ای که بر مثنوی سب رس از آثار ملا اسدالله وجهی نویسندهٔ توانای اردو زبان نوشته است سخن را درمی از دریای اعظم و نوری در مشکات آدم می‌داند و می‌نویسد سخن باران فیض است، علم لدنی است و آب حیات است :

سخن روح الله پاک است در اسم	ز حق القای او با مریم جسم
سخن درمی است از دریای اعظم	سخن نوری است در مشکات آدم
سخن باران فیض ذوالجلال است	نزولش ز آسمان لایزال است
سخن علم لدنی را نشان است	که از تعلیم علمه بیان است
سخن آب حیات است از کرامت	وزو زنده است تا روز قیامت
سخن دارد زجان سرچشمه‌ی نوش	سخن جان دارد از من در سخن گوش

(نقل از فصلنامه‌ی زبان و ادبیات فارسی واحد تهران جنوب، دفتر اول، ص ۵۹ رادفر، ۱۳۸۴، ص ۴۸)  
و چه بسیار تعریف‌هایی که در لابه‌لای متون نظم و نثر فارسی می‌توان یافت که هر کدام به نوعی حجاب ابهام از جمال لفظ سخن برمی‌گیرد و بدیهی است که درج همه آن تعاریف در این گفتار نمی‌گنجد.

### ج: امثال و حکم و ضرب‌المثل‌هایی درباره‌ی سخن:

آوردن ضرب‌المثل یا تمثیل، یکی از صنایع معنوی دلنشین علم بدیع می‌باشد و آن عبارت است از آوردن مطلبی حکیمانه در شعر یا نوشته، که سبب آرایش کلام و تقویت بنیه سخن می‌گردد، جلال‌الدین همایی می‌نویسد: «گاه باشد که آوردن یک مثل در نظم و نثر یا خطابه و سخنرانی اثرش در پروراندن مقصود و جلب توجه خواننده و شنونده بیش از چندین بیت منظوم و چند صفحه مقاله و رساله باشد.» (فنون بلاغت و صناعات ادبی، ص ۱۶۵)

شاید بدین مناسبت باشد که به کاربردن امثال و ضرب‌المثل‌هایی که در زبان محاوره در قالب شعر و نظم و نوشته به کار می‌روند، آن اثر و نوشته را جاویدان می‌سازد و در زبان محاوره نیز هر انسانی با بیان یک بیت یا مصرعی که ارزش تمثیلی و حکمی دارد، یا با آوردن یک داستان کوتاه یا جمله‌ای که حاوی ضرب‌المثلی باشد می‌تواند به اندازه چند ساعت سخنرانی و بیان مطلب و شاید به مقدار چند دفتر مفید و مختصر پیام خود را بیان کند.

معمولاً امثال و حکم و مثل‌ها و ضرب‌المثل‌ها از مفاهیم و الفاظی ساخته می‌شوند که پیوسته در متن و بطن زندگی مردم بوده و اکثر مردم با آن‌ها سر و سری داشته‌اند و مورد توجه و در خور فهم اکثر مردم جامعه بوده‌است، که از آن

میان واژه سخن در هر زبان و هر ملیتی از چنین ویژگی‌هایی برخوردار بوده است، در زبان شیرین فارسی نیز سخنوران و گویندگان برای به کرسی نشاندن بیانات خود از این لفظ و مشتقات آن مثل‌ها ساخته و ضرب‌المثل‌ها پرداخته‌اند که نمونه‌های زیر را می‌توان گوشه‌ای از این کاربردها دانست:

سخن آینه دار طلعت اوست . (دیوان شهریار: ص ۲۴۵)

سخن از زبان کسی ساختن :

ای قاصد اگر نامه ز دلدار نداری  
از بهر تسلی ز زبانش سخنی ساز  
(فرهنگ اشعارصائب: ۴۲۱)

سخن بسیار دانی، اندکی گوی.

(خسرو و شیرین نظامی: ص ۳۰)

سخن به اندازه گفتن، نیمه دانش است.

(امثال و حکم خدایار: ۴۰۲)

سخن پادشاهان سبک و خرد نباشد.  
پرنال جامع علوم انسانی

(تاریخ بیهقی: ج ۳ ص ۳۴۸)

سخن تا توانی به آزم گوی

(بوستان: ب ۲۹۰۷)

سخن تا نگویی بر او دست هست

(بوستان: ب ۲۹۰۹)

سخن تا نپرسند لب بسته دار(نظامی) - تا نپرسند نگوی.

(نظامی: ص ۳۴۵)

سخن چین بدبخت هیزم کش است

(گلستان : ص ۶۴۳)

سخن چین کند تازه جنگ قدیم.

(بوستان : ب ۳۰۸۵)

سخن راست از دیوانه بشنو.

(خدایار : ص ۴۰۲)

صبح صادق شود از مشرق سودا طالع

سخن راست ز دیوانه طلب باید کرد

(فرهنگ اشعار صائب ، ۴۲۰)

سخن راست از دیوار هم بشنو.

(مجاهد : ص ۲۶۵)

سخن را سر است ای خردمند و بن میاور سخن در میان سخن

(گلستان : ص ۴۸۹)

سخن راست تلخ باشد - سخن حق تلخ باشد - حرف تلخ ، سخن راست

- أَلْحَقُّ مَرًّا - سخن حق و نصیحت تلخ باشد (تاریخ بیهقی : ج ۲ ص ۳۳۸)

تلخ بود تلخ که الحق مر

گر سخن راست بود جمله در

(مخزن الاسرار : ۱۴۷)

سخندان بود مرد دیرینه سال

(بوستان : ب ۱۴۳۸)

سخن سودمند است اگر بشنوی

(بوستان، ب ۳۵۷۲)

سخن شنیدن بیخ دولت است.

(خزینة الأمثال: ص ۲۶۵)

سخن کز دل برون آید، نشیند لاجرم بردل :

سخن کی به جان‌های غافل نشیند ز دل هر چه برخاست در دل نشیند

(دیوان صائب : ص ۴۲۲)

سخنی که ناخوش خواهد آمد ناگفته به .

(تاریخ بیهقی : ج ۱ ص ۳۱۳)

سخن گفته و تیر انداخته باز نمی‌گردد.

(امثال و حکم خدایار : ۴۰۳)

سخن گواه حال گوینده است.

(خزینة الامثال: ۲۶۵)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سخن مردان جان دارد- قول مردان دارد.

پرتال جامع علوم انسانی

(امثال و حکم خدایار: ۴۰۱)

سخن نیکو صیاد دل‌هاست.

( خزینة الامثال : ۲۶۵ )

سخن نیکو حیا در دل‌هاست و خطاً زیبا زهت چشمان.

(امثال و حکم خدایار : ۴۰۱)

سخن یک است و دگرها عبارت آرای است.

(همان ۴۰۱)



سخن هرچه گویی همان بشنوی. (همان: ۲۶۶)

از سخن سخن خیزد- سخن را سخن آورد- از سخن سخن خیزد.

(تاریخ بیهقی: ج ۲، ۱۳۸)

از خاطر ویران سخن ویران آید:

به حکمت چون عمارت شد دلت نیکو سخن گردد

که جز ویران سخن ناید برون از خاطر ویران

(دیوان ناصر خسرو: ۸۶)

از هرچه بگذرد سخن از یسار خوشتراست

از هرچه می رود سخن دوست خوشتراست

(گلستان: ۲۳۸)

(بوستان: ب ۳۱۳)

بگوی آنچه دانی سخن سودمند.

بلبل عرشند سخن پروران نگاه علوم انانند به آن دیگران

(مخزن الاسرار: ۴۱)

به سر زلف سخن می گویند.

(خزینه الامثال: ۲۳۱)

به دانش سخن گوی یا دم مزن.

(بوستان: ب ۱۷۷)

ببهده سخن بدین درازی.

(دیوان شهریار: ۱۶۰)

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد.

(گلستان: ۱۷۹)

تا ندانی که سخن عین صوابست مگوی.

(گلستان: ۵۹۱)

تا سخن است از سخن آوازه باد نام نظامی به سخن زنده باد

(مخزن الاسرار: ۴۰)

خوش سخن باش تا امان یابی

(گلستان: ۳۴۹)

جانا سخن از زبان ما می گویی

(خزینه الامثال: ۲۴۰)

دل آزرده را سخت باشد سخن

(بوستان: ب ۲۱۱۳)

دیده سخت را سخن سخت می شکند چنان که بادام را سنگ گزنی

(خزینه الامثال: ۲۵۶)

سراسیمه گوید سخن بر گزاف

(بوستان: ب ۲۹۴۱)

عالمی را یک سخن ویران کند.

(گلستان: ۳۸۰)

فهم سخن گر نکند مستمع قوت طبع از متکلم مجوی

(همان: ۳۱۹)

فراوان سخن باشد آکنده گوش

( بوستان : ب ۲۸۸۸ )

قافیه سنجان که سخن درکشند گنج دو عالم به سخن برکشند

( مخزن الاسرار : ۴۰ )

کمال است در نفس انسان سخن

( بوستان : ب ۲۸۹۲ )

کو آن سخن شناس که باشد سخن شنو

( دیوان شهریار : ۱۹۲ )

گر به سخن کار میسر شدی کار نظامی به فلک برشدی

( مخزن الاسرار : ۸۳ )

مستمع صاحب سخن را بر سر حرف آورد- بر سر کار آورد

( امثال و حکم خدایار : ۲۵۰ )

میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است

( گلستان : ۵۲۴ )

نان چرب نداری سخن چرب داشته باش :

مر سخن را گندمین و چرب کن گر نداری نان چرب و گندمین

( دیوان ناصر خسرو : ۱۷۸ )

نه نان گندمی ، نه سخن مردمی

( خزینه الامثال : ۳۰۰ )

نه در هر سخن بحث کردن رواست خطای بزرگان گرفتن خطاست

( گلستان : ۵۲۴ )

وای بر قدر سخن گر، به سخن دان نرسد

(خزینه الامثال: ۳۰۲)

هر چه نه دل بی خبر است از سخن شرح سخن بیشتر است از سخن

(مخزن الاسرار: ۴۰)

هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد:

با کرامات نشینان ز خرابات ملاف هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد

(دیوان حافظ: ۲۵۴)

هر که بسیار سخن بود بسیار سقط بود

(امثال و حکم خدایار: ۷۷)

(گلستان: ۶۵۲)

هر که سخن نسنجد از جوابش برنجد

هر که در پیش سخن دیگران افتد تا مایه فضلش بدانند پایه جهلش معلوم کند

(گلستان: ۶۶۳)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

د: آداب سخن گفتن

در بوستان احادیث نبوی و روایات ائمه اطهار(ع)، هرگاه از آداب سخن گفتن، سخن به میان آمده است، چه بسا شرایطی که آن بزرگواران برای آداب سخن گفتن و حرف زدن ایراد فرموده اند، شاعران و نویسندگان ادب فارسی نیز با تاسی از درخشان کلام آن اسوه های علم و معرفت آن گاه که از آداب سخن گفتن حرف به میان آمده است شرایطی وضع کرده اند که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

اول اندیشه وانگهی گفتار: قَالَ عَلِيٌّ (ع): فَكَّرْتُ، ثُمَّ تَكَلَّمْتُ، تَسَلَّمْتُ مِنَ الزَّلِيلِ :

اول فکر کن آن گاه سخن گوی تا از لغزش ها سالم و محفوظ بمانی.

( فهرست غررالحکم: ۴۴۳ )

اول اندیشه وانگهی گفتار پای بست آمدست پس دیوار

( لیلی و مجنون: ۱۳۶ )

سخن دان پرورده پیر کهن بیندیشد آن گه بگوید سخن

( گلستان : ۱۱۰ )

اول اندیشه پسین شمار این سخنست این سخن اینجا بدار

( مخزن الاسرار : ۷۹ )

هر که تأمل نکند در جواب پیش تر آید سخنش ناصواب

یا سخن آرای چو مردم به هوش یا بنشین چون حیوانان خموش

( گلستان : ۶۵۰ )

سرآغاز سخن :

سخن آن گه کند حکیم آغاز یا سر انگشت سوی لقمه دراز

که ز نا گفتنش خلل زاید یا ز نا خوردنش به جان آید

سخن را سر است ای خردمند و بن میاور سخن در میان سخن

خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش نگوید سخن تا نبیند خموش

( گلستان : ۴۸۹ )

در گفتار نرم بودن شرط است

قَالَ عَلِيٌّ (ع): عَوَدَ لِسَانُكَ لِيْنَ الْكَلَامِ: زیانت را به گفتار نرم و ملایم عادت بده.

(فهرست غررالحکم: ۳۳۴)

سخن تا توانی به آزم گوی درشتی مکن در سخن نرم گوی

(شاهنامه: ج ۲ ص ۳۱۶)

سخن، نرم و لطیف و تازه می گوی نه بیرون از حد و اندازه می گوی

(دیوان عطّار: ۱۷۸)

تو با دیو مردم، خرد پیشه کن به نرمی و آهستگی ران سخن

درشتی و تندى نیاید به کار به نرمی برآید ز سوراخ مار

(شاهنامه: ج ۳ ص ۱۸)

درشتی زکس نشنود نرم گوی سخن تا توانی به آزم گوی

(شاهنامه: ج ۱ ص ۲۱۶)

#### ۴ - پرهیز از زیاده گویی :

پر حرفی و زیاده گویی پیوسته به نظر اهل بلاغت ناپسند بوده و خلاف بلاغت و فصاحت به حساب می آید، حضرت علی (ع) می فرمایند: آفة الکلام الاطالَةُ (سخن را به درازا کشاندن آفت بلاغت است).

(میزان الحکمة: ۶۸)

چو ببند سخن گفتن آرد زیان سخندان دانا نشیند خموش

درس سخن و سخنوری را در مکتب مصطفی (ع) بیاموز

پندی به فضیلت خموشی از خاتم انبیا بیاموز

(شعر و زندگی: ۱۶۲)

بر بساط نکته‌دانان خود فروشی شرط نیست

یا سخن دانسته‌گوی ای مرد دانا یا خموش

(دیوان حافظ: ۱۵۵)

سخن کوز سی و دو دندان بجست بسی در دو گوش و دل اندر نشست

نیاید دگر باره زی مرد آن سخن کز دهن جست و تیر از کمان

(دیوان ابوشکور بلخی: ۱۶۰)

۵ - لزوم سلامت مزاج و اعتدال روح به هنگام سخن گفتن:

به حکمت چون عمارت شد دلت نیکو سخن گفتی

تا نیک ندانی که جز ویران سخن ناید برون از خاطر ویران

(دیوان ناصر خسرو: ۲۳۸)

سخن در تندرستی تندرست است

که در سستی همه تدبیر سست است (۴)

۶ - نباید جز راست سخن گفت:

تا نیک ندانی که سخن عین صواب است

باید که به گفتن دهن از هم ننگشایی

گراست سخن گویی و در بند بمانی

به، زان که دروغت دهد از بند رهایی

(گلستان: ۶۶۴)

ه - ترکیبات اضافی سخن :

۱- اسلوب سخن:

خاقانی شروانی در اسلوب سخن ممتازست و در آن شیوه غریب بی انباز.

(بهارستان: ۱۱۲)

۲- اقلیم سخن:

نیست اقلیم را سخن بهتر از من پادشاه

در جهان ملک سخن راندن مسلم شد مرا

(دیوان خاقانی : ۳۲۹)

۳- امتناع سخن گفتن:

« یکی را از دوستان گفتم: امتناع سخن گفتمم بعلمت آن اختیار آمده است که غالب

اوقات در سخن، نیک و بد اتفاق افتد. و دیده دشمنان جز بر بدی نمی آید.»

( گلستان: ۱۰۷)

۴- آیین سخن دانی: شهریارا دگر آیین سخن دانی چیست؟

(دیوان شهریار: ۴۸)

۵ - آیین سخن: که نقش آن بر آیین سخن باشد.

(همان: ۱۳۲)



۶- آب سخن: به آب سخن کینه از دل بشست. (بوستان: ب ۱۴۳۲)

۷- بساط سخن: دلا بساط سخن گستران که مهال است. (دیوان شهریار: ۳۱۶)

۸- بسیج سخن گفتن:

بسیج سخن گفتن آنگاه کن که دانی که درکار گیرد سخن (گلستان: ۶۴۷)

۹- پای سخن:

پای سخن را که درازست دست سنگ سراپرده او سر شکست

(مخزن الاسرار: ۱۸۱)

۱۰- بیک سخن:

بیک سخن ره به سر خویش برد کس نبرد آن که سخن پیش برد

(مخزن الاسرار: ۴۰)

۱۱- تخم سخن:

نمیرم از این پس که من زنده ام که تخم سخن را پراکنده ام

(شاهنامه: ج ۶ ص ۱۸)

۱۲- تعلیم سخن:

تا مرا عشق تو تعلیم سخن گفتن کرد

خلق را ورد زبان مدحت و تحسین منست

(دیوان حافظ: ۱۹۵)

۱۳- تمنای سخن:

تمنای سخن از ما کن با گوش جانی کر (دیوان شهریار: ۳۵۸)

۱۴- حلّ و عقد سخن:

به حلّ و عقد سخن در به کدخدایی عقل

هر آن چه کلک تصّرف بدورسد بکنم

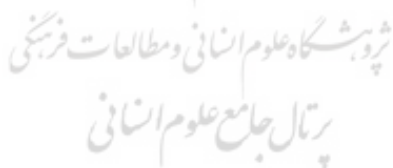
(مقامات حمیدی: ۲۴۵)

۱۵- خدایان سخن:

با خدایان سخن انجمنی کردم دوش (دیوان شهریار: ۳۴۰)

۱۶- خامه سخن:

شعر را خامه سخن زیباست (همان: ۲۷۹)



۱۷- داد سخن:

با عقل و فهم و دانش داد سخن توان داد

چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد

(دیوان حافظ: ۱۹۵)

۱۸- درس سخن:

درس سخن و سخنوری را در مکتب مصطفی (ع) بیاموز

(دیوان قاسم رسا: ۷۹)

## ۱۹- روز سخن :

به نگاهی همه گویند به هم راز درون

وندرآن روز رسد روز سخن را پایان

(دیوان رعدی آذرخشی: ۴۴)

## ۲۰- زبان سخن :

شنیدم که باشد زبان سخن چو الماس برآن و تیغ کهن

(دیوان ابوشکور: ۱۸)

## ۲۱- زلف سخن :

کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب

تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند

(دیوان حافظ: ۱۵۷)

## ۲۲- ساز سخن : عمریست که ساز سخنم چون نی محزون

(دیوان شهریار: ۳۲۰)

## ۲۳- سحر سخن :

سحر سخنم بگرفت صدکشوردل لیکن

افسوس که درنگرفت با نرگس جادویی

(دیوان عماد خراسانی: ۴۰۰)

## ۲۴- سمند سخن :

سمند سخن تا به جایی براند که قاضی چو خر در وحل باز ماند  
(بوستان: ب: ۲۰۹۲)

## ۲۵- سیم سخن:

سیم سخن زن که درم خاک اوست

زر چه سگست آهوی فتراک اوست

(مخزن الاسرار: ۴۰)

۲۶- سیاق سخن: در نظر اعیان حضرت خداوندی که مجمع اهل دل است اگر  
در سیاق سخن دلیری کرده باشم شوخی کرده‌ام.

(گلستان: ۳۴۰)

۲۷- سیراب سخن: تشنه می‌میرم و خلقم همه سیراب سخن

(دیوان شهریار: ۳۷۰)

## ۲۸- سخن اهل دل :

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست

سخن شناس نه‌ای جان من خطا اینجاست

(دیوان حافظ: ۱۸۷)

## ۲۹- سخن عشق :

سخن عشق نه آنست که آید به میان

حافظا می‌ده و کوتاه کن این این گفت و شنود

(دیوان حافظ: ۲۴۸)

## ۳۰- سخن دهان:

سخن دهان تنگش بود ارچه خوش و لیکن

نرسد به هر زبانی سخن زبان تنگش

(دیوان عراقی: ۲۷۱)

۳۱- سخن دل: داد سخن دل ید بیضای تو باشد .

(دیوان شهریار ۳۱۱)

۳۲- سخن خلق: شهریار از سخن خلق نیابم خلی.

(همان: ۲۷۱)

۳۳- سخن وداع:

جانا سخن وداع در باقی کن که این باقی عمر با تو باقی دارم

(دیوان عراقی: ۱۴)

۳۴- شاه سخن:

شاه سخن به خدمت شاه سخا رسید

شاه سخا سخن ز فلک دید برترش

(دیوان خاقانی: ۲۲۷)

۳۵- شاخ سخن:

چو دیدار یابی به شاخ سخن بدانی که دانش نیاید به بن

(شاهنامه: ج ۲ ص ۴۱۱)

۳۶- شراب سخن : من از شراب این سخن مست و فضالۀ قدح در دست، که رونده‌ای بر کنار مجلس گذر کرد و دور آخر در او اثر کرد.

(گلستان : ۴۴۰).

۳۷- شرح سخن:

هر چه نه دل بی خیرست از سخن شرح سخن بیشترست از سخن

(مخزن الاسرار : ۴۰)

۳۸- شهریار سخن :

تو شهریار سخن را به آه می‌بندی. (دیوان شهریار: ۱۱)

۳۹- شهد سخن:

چون سخنت شهد شد ارزان مکن شهد سخن را مگس افشان مکن

(مخزن الاسرار : ۴۱)

۴۰- صراف سخن: اوچه صراف سخن سنج که عمری تا بود

(دیوان شهریار : ۳۰۰)

۴۱- صاحب سخن:

چو صاحب سخن زنده باشد سخن به نزد همه رایسانی بود

چو صاحب سخن مرد آنکه سخن به از گوهر و زرکانی بود

(شعر و زندگی، محمد بن نصیر : ۳۱۱)

## ۴۲- صیت سخن:

ذکر جمیل سعدی که در افواه عوام افتاده است و صیت سخنش که در بسیط زمین رفته....  
(گلستان: ۱۷۰)

## ۴۳- طرز سخن:

صائب این طرز سخن را از کجا آورده‌ای خنده بر گل می زندرنگینی اشعار تو  
(دیوان صائب: ج ۵ ص ۲۱۰)

## ۴۴- عنان کش سخن:

معجزه عنان کش سخن توست اگر چه دهر  
با هر فسرده‌ای به وفا هم رکاب شده  
(خاقانی: ۲۹۰)

## ۴۵- فهم سخن:

فهم سخن چون نکند مستمع انسانی و مطاقوت طبع از متکلم مجوی  
(گلستان: ۳۱۹)

## ۴۶- قحط سخنوری:

بدین زمانه که قحط سخنوری است منم  
که میزبان گرسنه دلان، زبان من است  
(دیوان خاقانی: ۸۷)

## ۴۷- کاخ سخن:

من بر آنم که یکی روز رسد در گیتی  
که پراکنده شود کاخ سخن را بنیان  
(دیوان رعدی، گزیده: ۲۷)

۴۸- گاه سخن:

آنکه گاه سخن در افشاند سخن از قاعده نگرداند

(حدیقه: ۴۱۱)

۴۹- گلستان سخن:

گلستان سخن را تازه رو دارد لبم

که جز من می‌رساند در سفال خشک ریحانها

(دیوان صائب: ج ۳ ص ۵۶)

۵۰- لطف سخن:

حسد چه می‌بری ای سست نظم بر حافظ

قبول خاطر و لطف سخن خداداد است

شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (دیوان حافظ: ۱۸۰)

پرتال جامع علوم انسانی

۵۱- مجال سخن:

مجال سخن تا نیابی نگوی که فردا نماند مجال سخن

(بوستان: ب ۲۷۷۶)

۵۲- مزاج سخن:

گر چه بر حق بود مزاج سخن حمل دعویش بر محال کنند

(همان: ب ۳۱۱۴)



## ۵۳- معجز سخن:

منم به وحی معانی معجز شعرا

که معجز سخن امروز در بیان من است

(دیوان خاقانی: ۱۸۰)

## ۵۴- ملک سخن راندن:

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا

در جهان ملک سخن راندن مسلم شد مرا

(دیوان خاقانی: ۷۰)

## ۵۵- مناظران سخن:

مبارزان جهان پیش او فکنده کله مناظران سخن پیش او دریده قبا

(دیوان مجیرالدین، گزیده: ۱۲۳)

## ۵۶- مرغان سخن:

خطّ هر اندیشه که پیوسته شد در پر مرغان سخن بسته شد

(مخزن الاسرار: ۳۸)

## ۵۷- ملک سخن: به شهریاری ملک سخن برندم نام

(دیوان شهریار: ۳۱۱)

## ۵۸- ناقدان سخن:

قومی ز ناقدان سخن، گفته ظهیر ترجیح می کنند بر اشعار انوری

(دیوان جامی: ۷۸)

۵۹- نوبت سخن:

چو وقت کار شود باش چابک اندر کار

چو نوبت سخن آید ستوده گوی کلام

(دیوان پروین: ۳۴۰)

۶۰- وقت سخن:

وقت سخن مترس و بگو آنچه گفتنی است

شمشیر روز معرکه زشت است در نیام

(همان: ۳۴۰)

و- ترکیبات وصفی و ترکیبات وصفی مقلوب سخن:

۱- آشفته سخن:

آشفته سخن چو زلف جانان خوشتر از مطالعات فریبگی

چون کار جهان بی سر و سامان خوشتر

(دیوان قآنی: ۱۹۲)

۲- اندک سخن:

سخنش اندک لیکن خرد او بسیار

هر که بسیار خرد باشد اندک سخن است

(دیوان سروش اصفهانی: ۷۰)

## ۳- بهتر سخن :

ز بهتر سخن نیست پاینده‌تر      وز خوشتر ودل فزاینده‌تر

(به نقل از شعر و زندگی: اسدی طوسی ۷۰)

## ۴- تلخ سخن:

گو ترش روی باش و تلخ سخن      زهر شیرین لبان شکر باشد

(گلستان: ۷۰)

## ۵- جادو سخن :

هر چه وجودست ز تو تا کهن      فتنه شود بر من جادو سخن

(مخزن الاسرار : ۴۵)

## ۶- خوش سخن: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ای بلبل خوش سخن چه شیرین نفسی

سرمست هوا و پای بند هوسی

(گلستان: ۱۷۰)

## ۷- شکر در انتظار تو ای خوش سخن گداخت

بازهر جانگزیای قناع چه کنی؟

(دیوان صائب: ج ۴ ص ۹۰)

۸- درست سخن :

بود عاشق ، زد از نخست سخن

سگه‌ی عشق بر درست سخن

(دیوان عراقی: ۲۹۹)

۹- شکر سخن:

در هیچ بستان چوتوسروی نیامده است

بادام چشم و پسته دهان و شکر سخن

(کلیات سعدی: ۲۱۱)

۱۰- شیرین سخن:

سخن همچو جان زان نگر ددکهن که فرزند جان است شیرین سخن

(دیوان اسدی طوسی : ۸۶)

ز دو شیرین سخن در گوش گویی علوم انسانی

(از یادداشت‌های دکتر مظاهر مصفا)

۱۱- فراخ سخن:

بخنده گفت سعدی سخن دراز مکن میان تهی و فراخ سخن چو طنبری

(کلیات سعدی: ۷۰)

۱۲- نسخه سخن:

چون که نسخه سخن سرسری هست بر گوهریان گوهری

(مخزن الاسرار: ۴۰)

## ز- ترکیبات وصفی سخن

گذشته از کاربردهای متنوعی که با شواهد مثالی گوناگون از واژه سخن ذکر شد، ترکیبات وصفی فراوانی نیز در متون نظم و نثر فارسی دیده می‌شود که برای جلوگیری از اطاله کلام تنها به صورت فهرست‌وار عنوان ترکیبات آورده می‌شود:

- |                 |                |
|-----------------|----------------|
| ۱. سخن آبدار    | ۱۸. سخن راست   |
| ۲. سخن بیمزه    | ۱۹. سخن زمهریر |
| ۳. سخن بی‌گره   | ۲۰. سخن سبک    |
| ۴. سخن بیهوده   | ۲۱. سخن سبز    |
| ۵. سخن خوب      | ۲۲. سخن سنگ    |
| ۶. سخن خوش      | ۲۳. سخن سخت    |
| ۷. سخن چرب      | ۲۴. سخن سرد    |
| ۸. سخن درشت     | ۲۵. سخن سرسری  |
| ۹. سخن بی‌اساس  | ۲۶. سخن سخته   |
| ۱۰. سخن پاک     | ۲۷. سخن سودمند |
| ۱۱. سخن پست     | ۲۸. سخن صواب   |
| ۱۲. سخن پریشان  | ۲۹. سخن فحش    |
| ۱۳. سخن پنهان   | ۳۰. سخن فربه   |
| ۱۴. سخن پهلودار | ۳۱. سخن نرم    |
| ۱۵. سخن تازه    | ۳۲. سخن نغز    |
| ۱۶. سخن تلخ     | ۳۳. سخن ویران  |
| ۱۷. سخن دل‌بند  |                |

## نتیجه گیری :

از مجموع آنچه که در باره واژه سخن و ترکیبات آن بیان گردید ، می توان چنین نتیجه گرفت که این کلمه از الفاظ کلیدی و پرکاربرد متون نظم و نثر فارسی است و اغلب بزرگان ادب فارسی به بهانه های مختلف این لفظ را بکار گرفته اند و با کاربردهای مختلف معانی گوناگونی از آن حاصل کرده اند و ترکیبات وصفی و اضافی فراوانی درست کرده اند که هر کدام در جای خود قابل بررسی و تأمل است.

و می توان ادعا کرد که از کمتر کلمه ای به اندازه سخن ضرب المثل ساخته شده است و از کمتر واژه ای به اندازه این لفظ ترکیب درست شده است .

اغلب مثل ها و ترکیبات ساخته شده از لفظ سخن زنده بوده ، و در ادبیات معاصر نیز با همان تازگی استعمال می شود .

معانی کاربردی این کلمه از معانی لغوی آن بیشتر بوده و استعمال نظمی آن از کاربرد نثریش فراوان است .

پایان

## کتابنامه:

- ۱- آصفی ، آصفه بی بی ، تا ، نگاهی به ادب فارسی ، قزوین ، مدرسه‌ی عالی علوم اداری و بازرگانی قزوین ، چاپ اول .
- ۲- احمدی بیرجندی ، احمد. ۱۳۷۴ ، شعردرزندگی ، مشهد. آستان قدس رضوی ، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چاپ اول .
- ۳- اعتصامی ، پروین . ۱۳۸۴ ، دیوان کامل اشعار ، مؤسسه انتشارات مرز فکر با همکاری انتشارات پیام نیک ، چاپ اول .
- ۴- بهجت تبریزی ، محمد حسین ( شهریار) . ۱۳۷۲ ، دیوان ، تبریز ، انتشارات ستوده ، چاپ دوم .
- ۵- حافظ شیرازی ، خواجه شمس‌الدین محمد. بی تا ، دیوان ، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی ، تهران زوآر، چاپ سوم .
- ۶- حسین شاه متخلص به حقیقت . ۱۳۷۹ ، خزینه الامثال ، تهران ، انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ اول .
- ۷- خاقانی شروانی ، افضل الدین . ۱۳۶۸ ، دیوان ، به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی ، تهران ، انتشارات زوآر ، چاپ سوم .
- ۸- خدایار، امیر مسعود . ۱۳۷۰ ، امثال و حکم در زبان فارسی ، تهران توحید ، چاپ دوم .
- ۹- جامی ، مولانا عبدالرحمان ، ۱۳۷۴ ، بهارستان ، به تصحیح دکتر اسماعیل حاکمی ، تهران ، اطلاعات، چاپ اول .

- ۱۰- سعدی، مصلح‌الدین. ۱۳۶۵، کلیات سعدی، به اهتمام محمد علی فروغی، تهران، مؤسسه‌ی، امیرکبیر، چاپ سوم.
- ۱۱- صفا، دکتر ذبیح‌الله، ۱۳۶۷، گنج سخن (شاعران بزرگ پارسی گوی)، تهران، ققنوس، چاپ اول.
- ۱۲- فلسفی، محمد تقی. ۱۳۷۷، سخن و سخنوری، تهران، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، چاپ اول
- ۱۳- گلچین معانی، احمد. ۱۳۶۴، فرهنگ اشعار صائب، تهران، موسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول.
- ۱۴- ماحوزی، دکتر مهدی. ۱۳۷۵، برگزیده‌ی نظم و نثر فارسی، تهران، اساطیر، چاپ اول.
- ۱۵- میدانی، احمد بن احمد. ۱۳۷۹، مجمع الامثال برگزیده‌ی فارسی، به اهتمام احمد مجاهد، تهران، دانشگاه تهران، چاپ اول.
- ۱۶- نظامی گنجوی، حکیم الیاس بن یوسف. ۱۳۷۴، مخزن الاسرار، شرح دکتر مهدی ماحوزی. تهران، اساطیر، چاپ دوم.
- ۱۷- نظامی گنجوی، به کوشش بهروز ثروتیان. ۱۳۶۳، تهران، توس، چاپ سوم.